ZENDEGI-SALAM
ضمیمه روزنامه خراسان
زندگی سلام
پنج شنبه ۴ بهمن ۱۳۹۷ شماره ۱۲۴۴

حدیث روز

امام سجاد(ع): خدایا به دست من برای مردم خیر و نیکی جاری ساز و آن را با منّت گذاری من تباه مکن، و مرا اخلاق والا عطا فرما و از فخرفروشی نگاه‌دار.

صحیفه سجادیه

ذکر روز پنج شنبه

صد مرتبه «لا اله الا... الملک الحق المبین»

ذکر روز جمعه

صد مرتبه «اللهم صل علی محمد و آل محمد»

در محضر بزرگان

لطیف باشید

استاد فاطمی نیا می فرمایند: عزیزان اگر لطیف نباشید هیچ چیز نصیب تان نمی شود؛ خود را معطل نکنید! هر روز چند مرتبه در خانه یا محل کار عصبانی می شود و پرخاش می کند و دل دیگران را می شکند، از آن طرف هم می خواهد به مقامات معنوی برسد... اگر می خواهید به جایی برسید، لطیف شوید. لطیف بودن را تمرین کنید، از خانه و محل کار شروع کنید و با خشم و غضب دیگران را آزار ندهید.

سخنرانی مکتوب

بریده کتاب

ترس از رفتن

تمام زندگی ام بر این باور بوده ام که دروغ نگویم، دل هیچ انسانی را نشکنم و این را پذیرفته ام که از بین رفتن، قسمتی از زندگی است. اما با این وجود از مرگ خودم می ترسم، می ترسم بعد از مرگ هم کارگر باشم!

برگرفته از «می ترسم بعد از مرگ هم کارگر باشم»
اثر سابیر هاکا

ضرب المثل ملل

* خوشی زیاد، پیشاهنگ غم فراوان است. **چینی**
* قرض کردن، خوره عمر است. **ایتالیایی**
* کار کردن خوب است اما زندگی کردن را فراموش مکن. **آفریقایی**
* افتادن در گل و لای ننگ نیست، در همان جا بمانی ننگ است. **آلمانی**

برگرفته از «رهنمون»
تالیف غلامحسین ذوالفقاری

قرار مدار

اندکی صبر

بعُد

سیاوش دانیالی

و سرآغاز زمان
خنده ناز دو چشم تو
به این گمشده بی بُعد است

دنیا به روایت تصویر

تلگراف | هنرنمایی یک بدلکار بالای نرده‌های پل، اسکاتلند

شینهوا | بازی دلفین‌ها با مربی‌شان، چین

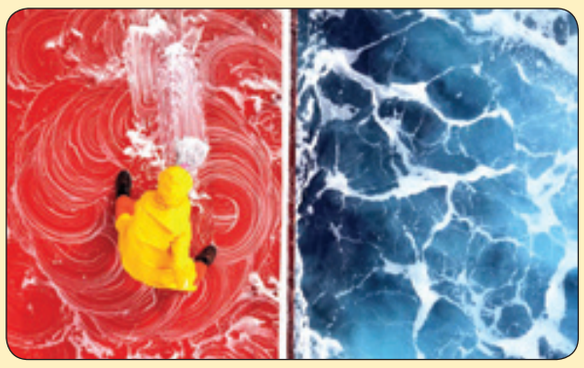

سالنت نیوز | ملوانی در حال تمیز کردن عرشه کشتی روی اقیانوس اطلس

فتوشعر انتظار

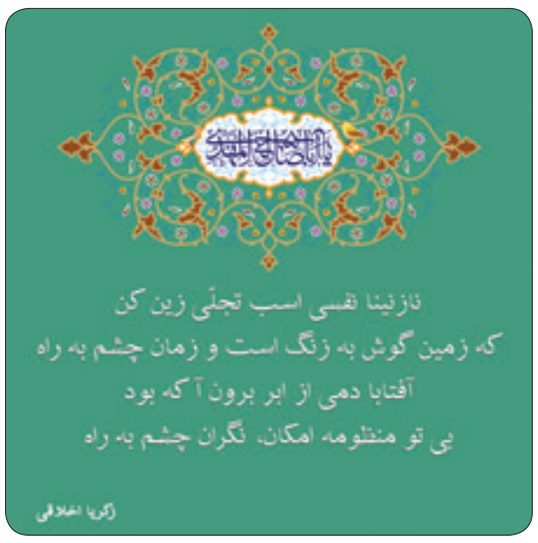

با خانمان

سن ما، ناموس ما

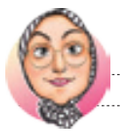

زهرا فرنیا | طنزپرداز

واقعا سن مبحث حساسیه. اطرافیان نباید سن آدم رو بدونن. به هر شیوه‌ای که شده. به همین دلیل سعی کنید همیشه سن‌تون رو مخفی کنید چون در اون صورت آزادی عمل بسیار بیشتری دارید. هیچ‌وقت شمع تولد عدد روی کیک‌تون نذارید، هیچ‌وقت به بهونه بزرگ‌تر یا کوچک‌تر بودن و در پی اون دونستن سن، اجازه ندین دم در بهتون تعارف بزنن اول وارد شین یا روی صندلی جلوی ماشین بشینین. اینا همه‌اش یه ربع، بیست دقیقه است اما بعدش صحبت یه عمر زندگیه. این قضیه مرد و زن نداره‌ها. فکر نکنین فقط خانم‌ها روی سن‌شون حساسن. شما یه پسر رو به من نشون بده که مدعی باشه با گفتن سنش، برد کرده. پسر باشی و سنت رو بگی و نپرسن: «سربازی رفتی؟» غیرممکنه.

یه سری هستن، منتظرن سنت رو بفهمن، شروع کنن به گفتن قله‌هایی که توی سن مشابه فتح کردن.

– هفت سالته؟ من همسن تو که بودم همه نمره‌هام بیست بود.

– ده سالته؟ من همسن تو که بودم، هم درس می‌خوندم هم کار می‌کردم.

– سیزده سالته؟ من توی سیزده سالگی لااقل پونزده سالم بود.

– شونزده سالته؟ هنوز درس می‌خونی؟ من همسن تو بودم لیسانسم هم گرفته بودم.

– بیست سالته؟ چرا ازدواج نکردی؟ من همسن تو بودم دوتا بچه داشتم.

کاش این همه سن پرسیدن، یه دلیلی داشت. لااقل برای همسر پیدا کردن بود. همین کارا رو می‌کنید آدم ترجیح میده دیگه سنش رو به کسی نگه. به همین دلیل هر کی سنم رو می‌پرسه، به یاد اون عزیزی که سوال رو با سوال جواب می‌داد، می‌گم: «بهم چند می‌خوره؟» و موقعیت آچمز خوبی ایجاد و باعث می‌شه همه تا چند دقیقه سرشون بره توی کار خودشون. چون هر عددی بگن، بازنده میدان خودشونن. زیاد بگن، پیرم کردن. کم بگن، انگار من بچه‌ام. درست هم که عمراً بگن. اصلا واقعا چطور سن من رو نمی‌دونن؟ فامیل از هفت، هشت سالگی شروع می‌کنن به پرسیدن: «چندسالته عمو/ خاله؟» اما اون‌قدر حافظه‌شون قوی نیست که یه بار بگی و دیگه برای همیشه خودشون توی ذهن‌شون جمع و تفریق کنن، سن خالص رو به دست بیارن. واقعا همچین حافظه‌هایی لیاقتشونه دروغ بشنون.

تاپخند

- به بعضی کارگرهای کارواش ۱۰۰ دلاری هم انعام بدی میگه همین؟!
- حالت اسکرین سیور انسان اونجاست که چای می خوره و به یک نقطه خیره میشه!
- پول بده اینترنت بخر، وای‌فای رو روشن کن، فیلترشکن رو راه بنداز برو تو تلگرام که یه دسته گل و یه کیک ببینی که زیرش نوشته صبح دل انگیز پنج شنبه‌ات فلان!
- دقیقا از چه سنی به بعد دیگه لازم نیست سیب‌زمینی سرخ کرده برای روی قیمه رو از دست بچه‌مون قایم کنیم؟!
- اختلاف طبقاتی رو من اونجایی دیدم که؛ من هنوز بلوبری ندیدم، خونه دوستم مرباش رو واسه صبحونه می خوردن!
- یک رزمایش قطع امتحان های پایان ترم چیه که نمی ذارید؟!
- نیم ساعته هندزفری گذاشتم ولی آهنگ پلی نکردم که یهو گفت داداش اگه کاری با ما نداری برم گره بخورم؟!

دور دنیا

پیامی با بوی مرگ از فوتبالیست آرژانتینی

گل- روز دوشنبه و یک ساعت بعد از برخاستن هواپیمای «امیلیانو سالا»، مهاجم ۲۸ ساله آرژانتینی از فرودگاه نانت فرانسه که برای امضای قرارداد با باشگاه کاردیف سیتی به ولز می‌رفت، این هواپیما از صفحه رادار محو شد. آخرین پیام صوتی سالا به خانواده اش بازتاب گسترده و غم انگیزی در شبکه های اجتماعی داشته است: «من سوار هواپیمایی هستم که به نظر می‌رسد در حال متلاشی شدن است. من در حال پرواز به سمت کاردیف هستم، اگر تا یک ساعت و نیم دیگر خبری از من نشد، نمی‌دانم کسانی را برای پیدا کردنم خواهند فرستادیا نه. این جا هیچ کس من را پیدا نخواهد کرد. پدر، من خیلی می‌ترسم.» طبق اعلام مسئولان این هواپیما بالای دریای مانش ناپدید شده است.

سلبریتی محبوبی که وجود خارجی ندارد!

آدیتی سنترال- «ایما» نام مدل زیبای ژاپنی است که روزانه هزاران نفر به تعداد طرفدارانش اضافه می‌شود اما در واقع وجود خارجی ندارد و با نرم افزار طراحی شده است! جالب این جاست که صفحه اینستاگرام او بسیار فعال است و هر روز عکس های جدیدی را از او با لباس های مختلف و در مکان های متفاوت منتشر می کند.

مدافع قلابی حیوانات

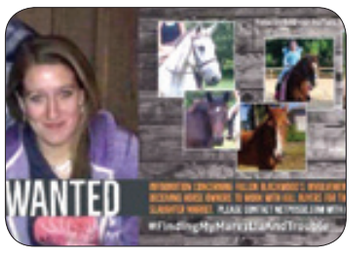

دیلی میل- «فالون بلک وود» دختر ۲۴ ساله آمریکایی که دانشجوی دام پزشکی بود، اسب های پیری را که صاحبانشان دیگر توانایی نگهداری از آن ها را نداشتند، می گرفت تا به مزرعه ای که مدعی شده بود پناهگاه اسب هاست ببرد، اما مشخص شد که او تمام حیوان های بخت برگشت را به کشتارگاه ها فروخته و درآمد بسیار خوبی از این کار به دست آورده است! با مشخص شدن کلاهبرداری این زن، او بازداشت شد.

تفأل

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
نقش مستوری و مستی نه به دست من و توست
آن چه سلطان ازل گفت بکن آن کردم

کله چغوکی

آق کمال دنبال دندان پزشک می گردد

آق کمال | همه کاره و هیچ کاره

بعد عمری تعطیل بودم و با عیال رفتِم خرید. البته او کاری که ما کردم اسمش خرید نبود، یَگ چیزی تو مایه‌های «رزمایش خرید» بود. چون فقط ادای خرید کردن ره درآوردم، وسع‌مان به هم هیچ چیزی نِمرسید! همی جور از جلوی مُغازه‌ها و ویترین‌ها و قفسه‌ها رد مِرفتِم و به جای ای که به جنس‌ها نگاه کنِم، تعداد صفرهای قیمتاشانه مُشمردم و مِرفتِم بعدی! خوب که از ادای خرید کردن خسته رفتِم، عیال گفت برم ناهار که گشنه رفتُم از بس موره تو خیابونا کشوندی و هیچی هم برام نخریدی. گفتُم: «اتفاقا خودمَم خِسته رفتُم از بس ادای پول خرج کردن درآوردُم، برِم یَگ فلافل سلف سرویس یا خوراک بندری دو نون بخورِم، انتخابش با خودت، بس که مو عیال لارج و دست و دل بازی‌ام!» کاملیا خانم پوزخندی زد و گفت: «خسته نشی یه وقت؟ لازم نکرده. بریم این جایه رستوران می‌شناسم، بچه‌ها خیلی ازش تعریف می کنن.» گفتُم: «جایی که دوست‌های باکلاس شما مِرن به گروه خونی ما نِمخوره!» گفت: «نترس، قیمت‌هاش خوبه، خودم ته و توش رو درآوردم.» جاتان خالی رفتِم. انصافا هم قیمتش خوب بود و هم کیفیتش، ولی چشم‌تان روز بد نبینه... هم آخرین لقمه ته‌دیگه که گذاشتُم تو دهنُم، دندون آخرُم گفت قِرت... تِلق! یعنی دنیا رو سرُم خراب رفت، خدا خدا مِکردُم که صدای شکستن پایه میز و نشست زمین و ترک برداشتن سقف و هر چی دگه باشه، ولی دندونُم نباشه... که متاسفانه بود! دردش از یَگ طرف، ترس از دکترش از یَگ طرف، خرجش هم که دگه قوز بالای قوز.

غذا که زهرمان رفت هیچ، تا شب هم در به در دنبال یَگ دندون‌پزشک مگشتِم. به عیال گفتُم: «یعنی واقعا تو دوستات یَگ نفر دندون‌پزشک نِدری که بتنه مو ره نجات بده؟» عیال در حالی که داشت کیسه یخ مذاشت رو لپم گفت: «دارم، ولی یا وقت نمیدن به این راحتی، یا کارشون خوب نیست، یا قیمت نجومی دارن، یا متاسفانه یکی دوتاشون راحت وقت میدن و ارزون می گیرن ولی اون‌قدر استخون لای زخم می‌ذارن و خرج می‌تراشن که بیزار میشی!» یعنی خوشُم میه قشنگ مِزنه تو خال. گفتُم: «خب ای زشت نیست که مو با داشتن عیال دکتر دنبال دندون‌پزشک بگردُم؟» گفت: «نه والا، تو که این‌قدر ادعات میشه تو روزنامه طرفدار داری، ببین خواننده‌هات کی رو بهت پیشنهاد میدن!» اِنا حالا خوب رفت! هم خرید بردمش، هم ناهار مهمونش کردُم، هم دندونُم شیکست، هم باید طعنه‌هاشه گوش بدُم. جان ما مراقب دندوناتان باشن، الان خرج یَگ دندون از خرج یَگ بچه بیشتره... ایم از ای!

مسابقه این کیه؟

باید رکورد پیامک رو بشکنین!

سلام. این هفته با یک چهره پرطرفدار تلویزیونی مسابقه داریم که این روزها هم دیده میشه، ضمن این که تو چند تا مسابقه هم طرفدارانش اسمش رو هی پیامک می کردن تا سرانجام نوبتش شد که خودش سوژه بشه! بیشتر از این راهنمایی نمی کنیم، دست به کار بشین و تشخیص بدین این کاریکاتور به هم ریخته کیه و اسمش رو با نام خودتون و کلمه «این کیه» تا شنبه شب برای ما به شماره ۲۰۰۰۹۹۹ پیامک کنید. جواب رو دوشنبه همین جا خواهید دید و کاریکاتور برنده رو پنج شنبه هفته بعد چاپ می کنیم. عکس و کاریکاتوری رو هم که می بینید برنده مسابقه پیش، آقای محمدرضا بلوکی هستن که دوباره بهشون تبریک میگیم.

ما و شما

* پرونده درباره کودکان دیرآموز خوب و کاربردی بود. ممنون و باز هم بیشتر از این مطالب که در زندگی با آن سر و کار داریم، بنویسید. **غیاثی، تربت**
* لحظه های قشنگ امروز، خاطره های قشنگ فردا هستن. برای همدیگه لحظه ها و خاطره های زیبا بسازین... **مسعود مجنونپور**
* از اون لحاظ آقای فرشادمهر جالب بود، از طرف من بهش سلام برسونین و تشکر کنین.
* دخترم عاطفه و پسرم امیرعلی، موفقیت تون رو در امتحانات تبریک میگیم. ممنونیم از تون و دوست تون داریم. **پدر و مادرتون**
* ما ترسانک می خوایم یالا! **آرمین و دوستان**
* خوشبختی من در بودن با توست و روز تولد تو تقدیر خوشبختی من است. زیباترین گل های دنیا تقدیم به تو بهترین عشق دنیا. تولدت ششم بهمن مبارک همسرم مریم. **جانباز محمدجواد اصفهانی**

پرونده های مجهول

پنج شنبه‌ها

رد پای شیطان

Devil's Footprints

فاطمه قاسمی | مترجم

در نیمه شب یکی از روزهای فوریه سال ۱۸۵۵ بود که برف شدیدی در سراسر جنوب و شرق روستای «دوان» انگلستان شروع به باریدن کرد. بعد از قطع برف، ساکنان منطقه رد پای عجیبی را مشاهده کردند. این رد پا شبیه سم و با اندازه حدود ۱۰ سانت طول و ۷ سانت عرض بود. صاحب این رد پا مسیری مارپیچی و حدود ۱۰۰ مایل را طی کرده و گاهی تغییر مسیر داده بود ولی نکته شگفت انگیز این بود که در طول مسیر، رد پا هیچ گاه قطع نمی شد. در روزهای بعد در سی نقطه از این روستا رد پاهای مشابهی گزارش شد که این احساس را در اهالی روستا به وجود آورد که این موجود ناشناخته به راحتی می تواند هر مانعی را از سر راه بردارد. این رد پاها در بعضی جاها به دیوار، سقف، رودخانه یا حتی طویله ها هم رسیده بود، همگی به شکل مستقیم بود و از روی همه این موانع رد شده بود.

در سال ۱۹۵۰ مدارک کمی درباره این پدیده فاش شد. این اسناد شامل نامه های شخصی درباره این رد پاها و همچنین نامه ای به نشریه Illustrated LondonNews بود که تاکید شده بود غیر قابل چاپ و انتشار است. این رد پاها به علت شکل و شباهت شان با سم، خیلی سریع نزد روستاییان به «رد پای شیطان» معروف شد و تا مدت ها اهالی روستا در تاریکی شب خود را در خانه هایشان حبس می کردند.

یکی از مطالعات اخیر درباره این موضوع توسط «مایک داش» نویسنده، مورخ و محقق برجسته انجام شده است که ادعا می کند شواهد محکمی برای این پدیده وجود ندارد. به گفته وی، برخی از این ردها به احتمال زیاد ساختگی است یا احتمالا توسط چهارپایان ایجاد شده است و برخی از موش های چوب نیز وجود دارد که این ردها را از خود به جا می گذارد. با این حال داش در پایان مطالعه خود ادعا می کند که در هر صورت به طور قطع نمی توان همه نظریه ها را رد کرد. در ۱۲ مارس ۲۰۰۹ هم در همین روستا چنین رد پایی دوباره ظاهر شد و بار دیگر به شایعات دامن زد. این رد پاها از زمان کشف تا کنون، به عنوان یکی از عجیب و غریب ترین پدیده های انگلستان شناخته می شود.

منبع: thevintagenews.com